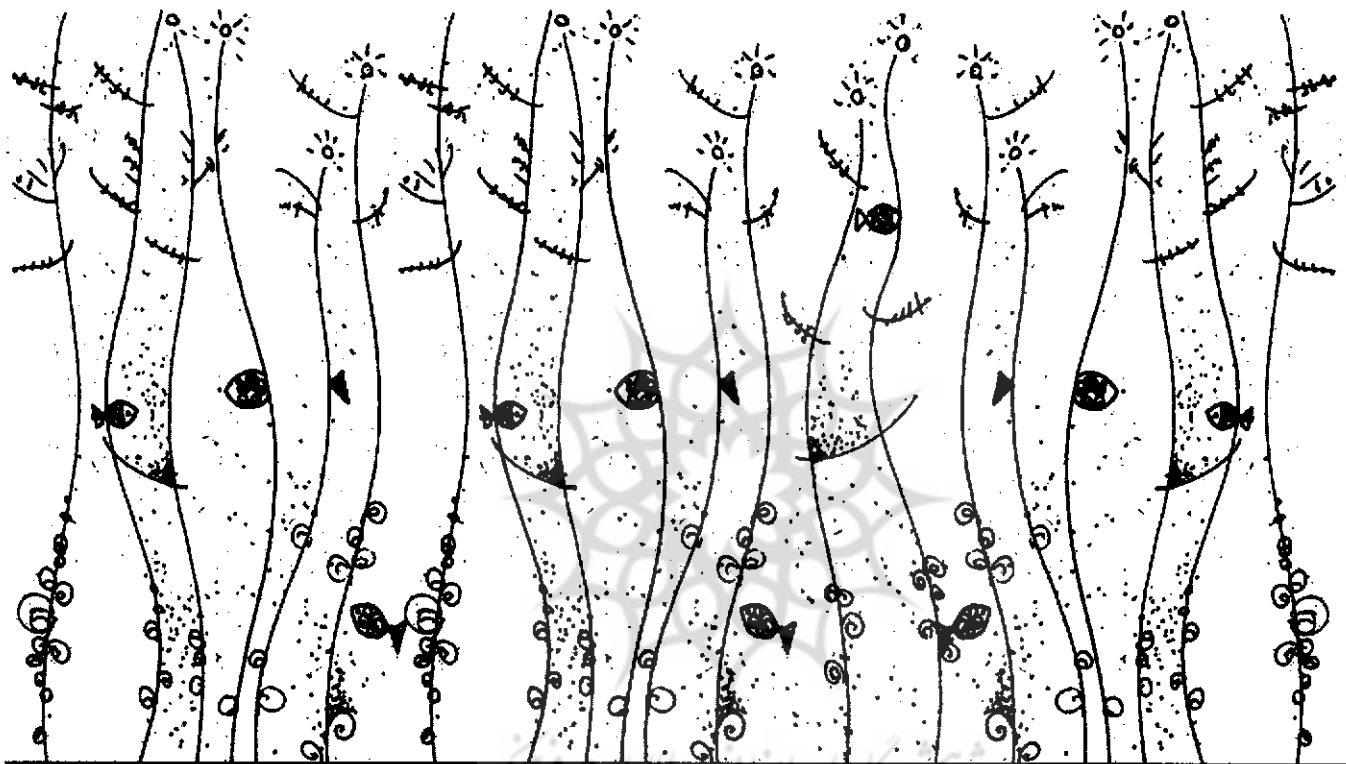


هوای سالم



بوهومیل هرابال

بوهومیل هرابال

بوهومیل هرابال در سال ۱۹۴۶ بیست و دو ساله بود که از دانشگاه شارل دکترای حقوق گرفت و در ۱۹۶۸ به سن پنجاه و چهار سالگی تبدیل به نویسنده مشهوری شد. هرابال در زندگی با اکثر اصناف و طبقات اجتماعی آمیزش و آشنایی داشته است. لحن کنایه آمیز و شیوهی نویسندگی لطیف او خاص و لذت بخش است. قطعه‌ی هوای سالم نمونه‌ای از آثار اوست.

جلو در کارخانه‌ی سیمان چند پیرمرد روی نیمکتی نشسته بودند. بعضی با صدای بلند چانه می‌زدند، بعضی قال مقال می‌کردند و بعضی در گوش هم پیچ می‌کردند.

گرد سیمان به آرامی روی منظره فرو می‌ریخت. خانه‌ها و باغ‌ها از یک ورقه گرد نرم آهکی پوشیده شده بودند. مردکی کوچک اندام و چین خورده، علف‌ها را با داس درو می‌کرد. از او پرسیدیم: آهای، بگو ببینم، این پیرمردهایی که آن جا صدای گاودر می‌آورند چه می‌گویند؟

مردک بی آن که دست نگه بدارد گفت: بازنشسته‌های ما هستند.

گفتم: دوره‌ی پیری خوشی است!

گفت: البته، لذتی دارد که بدانم من هم، وقتی که دوره‌ام گذشت، بلی دیگر، من هم جزو آن‌ها خواهم بود.

گفتم: امیدوارم به این مرحله برسید.

گفت: چرا نرسم؟ این جا هوا خیلی سالم است مردک با حرارت فراوان علف‌ها را درو می‌کرد و با هر ضربت داس گرد سیمان در هوا پراکنده می‌شد.

پرسیدم: چرا با این شدت جر و بحث می‌کنند؟ گفت: راجع به سیمان سازی است. می‌گویند که اگر کار به دست آن‌ها بود نتیجه‌ی بهتری می‌گرفتند. آخر، می‌دانید، همه عمرشان را سر این کار گذاشته‌اند. زندگی شان همین است.

من اگر جای آن‌ها بودم دنبال قارچ می‌رفتم یا راستی چرانمی‌روند توی جنگل زندگی کنند. باید به هر کدام یک خانه و یک باغچه بدهند. دماغم را با پشت دستم پاک کردم. یک خط سیاه و لیز روی آن ماند.

مردک از درو کردن دست نگه داشت و گفت: ها، این قصه‌ی دیگری است. مثلاً نگاه کنید، یکی از بازنشسته‌ها هست که قصد کرد برود در جنگل، طرف کلاتوی زندگی کند. پانزده روز بعد مجبور شدند او را با آمبولانس برگردانند. هوا زیاد سالم بود. تنگی تنفس گرفت. همان است که نزدیک در عرعر می‌کند. می‌دانید؟ این جا هوای خوشی است. سالم، مثل نخوداب گفتیم: راست است. اما من نخوداب را چندان دوست ندارم.